

غزل شماره ۳۶

- ۱ تا سر زلف تو در دست نسیم افتاد دست
 ۲ چشم جادوی تو خود عین سواد سحر است
 ۳ در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست
 ۴ زلف مشکین تو در گلشن فردوس عذار
 ۵ دل من در هوس روی تو ای مونس جان
 ۶ همچو گرد این تن خاکی تواند برخاست
 ۷ سایه قد تو بر قالبم ای عیسی دم
 ۸ آن که جز کعبه مقامش نبند از یاد لب
 ۹ حافظ گمشده را با غمت ای یار عزیز
 دل سوزده از غصه دو نیم افتاد دست
 لیکن این هست که این نخه نسیم افتاد دست
 نقطه دوده که در حلقه جیم افتاد دست
 چیست طاووس که در باغ نعیم افتاد دست
 خاک رایست که در دست نسیم افتاد دست
 از سر کوی تو زان رو که عظیم افتاد دست
 عکس رو چیست که بر عظم رمیم افتاد دست
 بردر میکده دیدم که مقیم افتاد دست
 اتحادیست که در عهد قدیم افتاد دست

ترج غزل

معانی لغات غزل

- سودا زده: ملایخولیائی، شیدا صفت.
 دو نیم: دو نصفه، دو قسمت شده.
 چشم جادو: چشم فریبکار، چشم سحر کننده، افسون کننده.
 سقیم: نادرست، بیمار و در اینجا: بیمار، صفتی برای چشم و نادرست، صفتی برای نسخه است.
 سودا: رونوشت، مسوده، سیاهی.
 سواد سحر: رونوشت جادو.
 نقطه دوده: لکه سیاهی، نقطه سیاه.
 حلقه جیم: دایره حرف (ج)
 زلف مشکین: زلف مشک مانند، زلفی به سیاهی و عطر مشک.
 گلشن فردوس: باغ بهشت.
 عذرا: چهره، صورت.
 نعیم: نعمت و آسایش.
 باغ نعیم: باغ پراز نعمت و کنایه از بهشت است.
 عظیم افتاده ست: سخت و سنگین بر زمین خورده است.
 قالب: جسم، بدن.
 عکس: تصویر، سایه.
 عظم: استخوان.
 رمیم: پوسیده.
 مقیم: ساکن.
 اتحاد: یکپارچگی، الفت و یکرنگی.
 عهد قدیم: روز ازل، روز الست، نصیبه مقدر ازلی.

بیت اول

تا سر زلف تو بازیچه دست نسیم صبا شده، این دل شیدایی من از رشک و اندوه دو پاره گشته است.

بیت دوم

سیاهی چشم جادوگر تو به مانند رونوشت نسخه سُحراست. منتها به اشتباه نوشته شده و به صورت چشم بیمار و نسخه نادرست درآمده است.

بیت سوم

درمیان دایره زلف تو خال چهره‌ات به مانند نقطه سیاهی است که در حلقه (ج) نشسته باشد.

بیت چهارم

می‌دانی حال زلف مشکین تو در چهره بهشتی‌ات به چه می‌ماند؟ به طاووس مستی که در باغ مینو خرامان باشد.

بیت پنجم

در آرزوی دیدار و استشمام بوی تو، دل من چون خاک راهی در دست اراده نسیم افتاده است.

بیت ششم

این پیکر ناتوان و این قالب تن من بر کوی تو چنان به خاک در افتاده که هرگز نمی‌تواند برخیزد.

بیت هفتم

آن کسی که به جز حریم کعبه مقیم جای دیگری نمی‌شد دیدم که در هوای لب می‌گونت بر در میخانه رحل اقامت افکنده است.

ای یار غزیر، حافظ دل از دست داده تو از روز ازل با غم فراقیت عهد الفت و اتحاد بسته تا از هم جدا نشوند.

شرح ابیات غزل

وزن غزل: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن

بحر غزل: رمل مثنیٰ مخبون مسبع

عماد فقیه: دلم از تیغ فراقیت به دو نیم افتاده است در میان غمت از غصه چو میم افتاده است.

*

قبلاً در شرح غزلی گفته شد که تعداد غزل‌های صرفاً عاشقانه و بدون ایهام حافظ معدود و مربوط به دوران شباب عمر اوست و این غزل یکی از آنهاست.

شاعر در این غزل به استقبال غزل عماد فقیه در مطلع بالا رفته است. مصراع اول مطلع عماد فقیه بسیار بلیغ و زیباست اما حافظ از ترکیب مصراع دوم چندان راضی نبوده و دلی را که از فرط غصه به مانند میم خمیده شود نپسندیده و می بینم که دل حافظ به صورت مناسبتری به دو نیم می شود! به این معنا که از آنجایی که مقصود از سر زلف همان سر زلفین است حافظ می فرماید همانطور که زلفهای تو به صورت دو بخش، در دو طرف چهره ات در دست نسیم و به حالت اهتزاز درآمده است دل سودایی من هم به همان صورت به دو نیم تبدیل شده است.

در بیت دوم معانی متفاوت یک کلمه (سقیم) در کنار مضمون چشم جادویی با ظرافت ادبی به کار گرفته شده است. شاعر می فرماید سیاهی مردم چشم تو عین سیاهی مسوده و رونوشت نسخه دستنویس سحر و جادوست با این تفاوت که این نسخه یعنی نسخه چشم تو (سقیم) افتاده است و می دانیم که کلمه سقیم هم به معنای بیمار و هم به معنای نادرست می باشد. شاعر می خواهد بگوید که هر چند سیاهی چشم جادوگر تو به مانند سودا رونوشت نسخه مکتوب سحر است اما تفاوتی هم با آن دارد و آن اینکه این نسخه سقیم (یعنی نادرست افتاده) به صورت سقیم یعنی بیمار درآمده است و در واقع هر دو معنای یک کلمه را برای چشم به کار می گیرد. این گونه خلاقیتها که در کمال بلاغت و به صورت موجز در بیتی مشاهده می شود دلیل زبردستی و نبوغ شاعر است و سبب می شود که همه سرهای مدعیان شعر و شاعری در طول قرون در پیش این ابرمرد نابغه به حالت تسلیم فرود آید.

در بیت سوم برای آنکه پاسخ (میم) قافیه عماد فقیه داده شده باشد پای حرف (ج) را به میان می‌کشد و می‌فرماید در میان نیم دایره سر زلف تو که با پیچش خود در کنار چهره‌ات سرفرو هشته خال سیاه رخ زیبای تو مشهود است و به مانند نقطه‌یی است که در وسط دایره (ج) نهاده باشند و انصافاً این تشبیه به مراتب از تشبیه قد خم شده میم مانند دل بهتر به دل می‌نشیند.

در بیت چهارم این غزل، در درجه اول به نظر می‌رسد که چرا زلف سیاه معشوقه به طاووس رنگین مانند شده است؟ هرچند خرامیدن طاووس مست با جنبش زلف در دست نسیم مشابهت تامه دارد لیکن صفت سیاهی مشک مانند زلف که با صراحت قید شده با طاووس چندان وافی به مقصود نیست. باید گفت که در مصراع دوم این بیت، آنجا که شاعر می‌فرماید: به مانند طاووسی است که در باغ بهشت می‌خرامد منظور ضمنی او یادآوری روایت مشهوری است که شیطان چون از بهشت رانده شد برای آنکه انتقام خود را از آدم که در بهشت جای داشت و به سبب خلقت او و عدم تمکین شیطان و سجده نکردن او از این مخلوق تازه بگیرد، روزی در کنار در بهشت ماری را دید پس از در تملق درآمده به او گفت من تمام جاها را سجده کرده‌ام به جز سر تو را و بدین طریق وارد سرمار شده و به او تلقین کرد که به داخل بهشت بخزد و به پای طاووس باغ بهشت که آزادانه مشغول خرامیدن است بیچد. مار چنین کرد و در زیر بالهای طاووس پنهان شده و با او به داخل باغ بهشت رفت و در آنجا شیطان موفق شد تا آدم و حوا را اغوا کرده و به خوردن میوه ممنوعه وا دارد. پس مقصود حافظ از طاووس همان طاووسی است که حامل مار است و مشغول خرامیدن در باغ بهشت و این تشبیه در حد کمال زیبایی است که منطوق کلام چنین است که زلف مشکین تو در دو طرف بهشت چهره تو به مانند ماری است که به صورت طاووس مشغول خرامیدن است. حافظ به خوبی آگاه است که تشبیه زلف یار به مار و عقرب سبب دلزدگی شنونده می‌شود و مورد قبول اذهان لطیف و مشکل پسند همگان نیست به ناچار به نحوی نام طاووس و باغ بهشت را به میان می‌کشد که این روایت متبادر به ذهن خواننده شده و او را به لذت وادارد. شاعر در بیت ششم پس از آنکه خود را زمین خورده و افتاده کوی یار قلمداد کرده است بلافاصله در بیت هفتم به تشبیه بسیار زیبایی متوسل می‌شود آنجا که می‌فرماید ای عیسی صفت، من چون استخوان پوسیده‌یی در سر کوی تو افتاده‌ام و هر آینه اگر از کنار من بگذری و سایه قد رعنا‌ی تو بر من افتد به مانند روحی که در کالبد مرده‌یی دمیده شود از نو جان خواهم گرفت و این تشبیه نیز بسیار تحسین‌آور است.

شرح جلالی بر حافظ - دکتر عبدالحسین جلالیان